**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14020710**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

یک مروری از بر بحث‌هایی که تا حالا کردیم بکنم با یک مقداری افزودنی‌ها. ما در بحث زکات دو دسته روایات داشتیم، یک دسته روایات زکات را در غیر اصناف ثمانیه نفی کرده بود، یک دسته اثبات کرده بود. مشهور علما به تبع مرحوم شیخ مفید روایت‌های مثبته را حمل بر استحاب کرده بودند. مرحوم آقای خویی فرموده بودند که این وجه جمع ذاتا درست نیست ولی به قرینۀ روایت، مکاتبۀ عبدالله بن محمد ما به آن ملتزم می‌شویم. اما این که ذاتا درست نیست به خاطر کبرای کلی که ایشان در ضابطۀ جمع عرفی به تبع مرحوم نایینی داشتند. ما در مورد این ضابطۀ کلی که ضابطۀ جمع عرفی این باشد که ببینیم این دو تا کلام اگر در یک کلام واحد جمع شده بود سر از تناقض در می‌آورد یا قسمتی از کلام قرینۀ بر قسمت دیگر می‌شود این را عرض کردیم که نه این ضابطه درست نیست گاهی اوقات دو کلام متناقض نیستند ولی وقتی در یک کلام واحد جمع می‌شوند متناقض نشان می‌دهند به دلیل این که موقف‌های دو کلام وقتی جدا از هم هستند عرف اینها را دو تا موقف مختلف برایش قائل هست ولی خب کلام واحد نمی‌تواند موقف‌های مختلف داشته باشد، بنابراین اگر این عبارت‌ها در یک کلام واحد جمع شده باشند سر از تناقض در می‌آورد، چون عرف تعدد موقف برای کلام واحد معمولا قبول نمی‌کند. با این که در جایی که در دو کلام مجزا از هم باشند اینها را جمع عرفی می‌کند و متناقض و متعارض نمی‌بیند. این بحث کبروی‌اش بود، ولی آیا واقعا این مسلکی که مشهور دارند که روایات مثبتۀ زکات در غیر ۹ چیز را حمل بر استحباب کردند این خودش درست است؟ یعنی این تعدد موقفی که وجه حل تعارض بین دو دسته روایات بود عرف بهش ملتزم می‌شود و با این تعدد موقف روایات را از تنافی بدوی خارج می‌کند؟ به نظر می‌رسد نه مطلب اینجور نیست و این دو دسته روایات متعارض هستند. توضیح ذلک این که روایاتی که زکات را در ۹ چیز اثبات کرده است، در غیر ۹ چیز اثبات کرده است یا نفی کرده است به نظر می‌رسد اینها ناظر به همان بحث‌هایی هست که در میان عامه وجود دارد، در میان عامه در این که در غیر ۹ چیز زکات واجب هست یا واجب نیست اختلاف است، اصلا هیچ بحثی در مورد استحباب زکات اینها مطرح نیست، این سؤالاتی که مطرح هست در این روایات ناظر به آن فضای آن زمان هست، سؤالاتی هم که نیست یک پیش زمینه‌هایی هست که به منزلۀ سؤالات مقدری هست که امام علیه السلام در مقام پاسخ این سؤالات مقدر این مطالب را فرموده. خب در این فضا اصلا مطرح نیست که حکم اخلاقی مسئله چی است؟ موقف، موقف فقهی است. یک موقف واحد دارد و این موقف واحد در بعضی روایت‌ها زکات را در غیر ۹ چیز اثبات کرده، یعنی واجب است، در بعضی روایات در غیر ۹ چیز نفی کرده، یعنی واجب نیست، صریحا اینها با همدیگر تنافی دارند و متعارض هستند، البته بحث تقیه و اینها آن یک بحث دیگر است، بحث حمل به استحباب مورد نظر هست. من حالا عبارت عامه را اینجا عرض بکنم، ببینید در این کتاب مغنی ابن قدامه، جلد ۲، صفحۀ ۵۴۷ باب زکات الزروع و الثمار خود مؤلف، ابوالقاسم خرقی که از حنابله است و نظریۀ حنابله را منعکس کرده قائل هست که زکات کلا در همۀ حبوبات لازم است، البته حبوباتی که مکیل باشند، خشک، حالا بعد توضیح می‌دهد.

قال ابوالقاسم کل ما اخرج الله عز و جل من الارض مما ییبس، خشک باشند، و یبقی، و ماندگاری داشته باشند. این در مقابل تعبیری که در روایات ما هست که ما لا یبقی

**شاگرد:** ما یفسد لیومه

**استاد:** ما یفسد لیومه. ما یفسد لیومه این در مقابل آن هست. مما یکال، کیل می‌شوند و یبقی، آن چیزهایی که جنبۀ حب دارند، و چیزهایی که جنبۀ حالت کیلی ندارند، میوه‌جات، میوه‌جات خب کیل نمی‌شوند، وزنی‌اند. مما یکال و یبقی خمسة ؟؟؟ ففیه عشر ان کان ؟؟؟ فنصفه عشر.

می‌گوید هذه المسئلة تشتمل علی احکام منها ان الزکاة تجب فیما جمع هذه الاوصاف الکیل و البقاء و الیبس من الحبوب و الثمار مما ینبته الآدمیون.

این اوصاف باید کیل، مکیل باشد، باقی بماند، یفسد لیومه نباشد، خشک باشد، تر نباشد، و حبوب و ثماری هم باشد که آدمی‌ها آن را کشت می‌کنند نه این که همینجوری خودرو باشد و اینها. بعد انواع و اقسامش را یک عالمه ذکر می‌کند که بین اقسام مختلفش هیچ فرقی نیست. بعد می‌گوید که و بهذا قال العطا فی الحبوب کلها و نحوه قول ابی یوسف و محمد.

ابو یوسف و محمد، ابو یوسف‌اش قاضی ابویوسف و محمد بن حسن شیبانی هستند، دو تا شاگرد معروف ابو حنیفه که در واقع آنها هستند که ابوحنیفه را امام اعظم کردند. خود ابوحنیفه با خلفا ارتباط چیز نداشته و باطنا هم به زیدیه کمک می‌کرده، البته ظاهرا مراعات می‌کرده ولی باطنا کمک می‌کرده، این است که حکومت‌ها با ابوحنیفه خیلی رفیق نبودند، ولی دو تا شاگردش قاضی ابو یوسف و محمد بن حسن شیبانی اینها که زمان امام کاظم علیه السلام بودند اینها در دستگاه عباسیان بودند. عباسی‌ها اوّل با مالک قرار مدار می‌گذارند، منصور با مالک، مالک یک مقدار با اینها درگیر می‌شود، درگیری‌اش سر بعضی مسائل هست حالا بماند، بعد یک مقدار روابطشان خوب می‌شود، موطع را منصور دستور می‌دهد که مالک بنویسد. ولی حالا چطور می‌شود در ادامه معامله‌شان نمی‌شود، قاضی ابویوسف و محمد بن حسن شیبانی همه کارۀ دستگاه خلافت می‌شوند. حالا شاید برای این که برایشان عراق مهم بوده، مالک فقیه مدینه است، مدینه‌ای‌ها حالت‌های راحت زیر بار حکومت‌ها نمی‌رفتند، به خلاف عراق آنها می‌خواستند عراق را احتمالا به دست بیاورند و مرکز خلافتشان هم عراق بوده دیگر، بغداد بوده و قبل از بغداد منصور هاشمیه و آنجاها بوده. به هر حال.

می‌گوید و نحوه قول ابی یوسف و محمد فانهما قالا لا شیء فی ما تخرجه الارض الا ما کانت له ثمرة باقیة یبلغ مکیلها خمسة اوسق.

بعد و قال ابو عبدالله حامد، فتوای او را نقل می‌کند و قال مالک و الشافعی لاز کاة فی ثمر الا التمر و الزبیب و لا فی حق الا ما کان قوتا فی حالة الاختیار لذلک الا فی الزیتون الاختلاف. یک مقداری مالک و شافعی در یک محدودۀ تنگ‌تری قائل شدند. گفتند قوت باید باشد، چیزهای ثمانیه نیست ولی به آن گستردگی که قاضی ابویوسف و محمد شیبانی و احمد بن حنبل و اینها گفتند، اما حالا احمد بن حنبل، و حکی عن احمد الا فی الحنطة و الشعیر و التمر و الزبیب. از احمد گفتند فقط در غلات اربع زکات هست. و هذا قول ابن عمر و موسی بن طلحه و الحسن، حسن بصری، و ابن سیرین، و الشیری و الحسن بن صالح و ابن ابی لیلا، این حسن بن صالح بن حی همان رأس زیدیۀ صالحیه است که از فقهای عامه است. ابن ابی لیلا که قاضی کوفه و اینها بوده و ابن مبارک و ابی عبید، بعد می‌گوید و واثقهم ابراهیم و زاد الذره، و وافقهم ابن عباس و زاد الزیتون، بعد چیزهایی را می‌گوید. ببینید فتاوای افراد فقهای بسیار زیادی که اسم برده شده اینها قائل هستند که زکات اختصاص به این ۹ چیز دارد، فقهایی که بعضی‌هایشان مثل ابن ابی لیلا و قاضی هم بودند. و بعد روایاتی را نقل می‌کند، و قد روی عمرو بن شعیب عن ابیه عن عبد الله بن عمرو انه قال انهما سنّ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الزکاة فی الحنطة و الشعیر و التمر و الزبیب و فی روایة عن ابیه جده عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم أنه قال و العشر فی التمر و الزبیب و الحنطة و الشعیر. و عن موسی بن طلحه عن عمر انه قال انما سنّ رسول الله صلی الله علیه و آله الزکاة فی هذه الاربعة حنطة و الشعیر و التمر و الزبیب. و عن ابی بربه و معاذ ان رسول الله صلی الله علیه و آله بعثهما الی الیمن یعلمان الناس امر دینهم فامرهم ان لا یأخذ الصدقة الا من هذه الاربعة، حنطة و الشعیر و التمر و الزبیب. رواهن کلهم ؟؟؟

بعد می‌گوید و قال ابو حنیفه تجب الزکاة فی کل ما یقصد بزراعته لماء الارض. ابو حنیف که خیلی گسترده واجب کرده. الا الحطب و القصب و الحشیش. مگر حسب و نی و حشیش، به اصطلاح چی تعبیر بکنم حشیش را، خار و خاشاک بگوییم، حشیش چی است؟ ترجمۀ فارسی‌اش. علوفه بگوییم چی بگوییم؟ به هر حال. به هر حال خیلی چیز محدودی را ایشان زکات را قائل نیست. ملاحظه می‌فرمایید شاید بیشتر فقهایی که مال آن دوره هستند این فقها قائل نیستند، یک بحثی اینچنین جدی، در زمان امام صادق به خصوص آن بحث اصلی، یعنی به خود کوفه که مرکز روات ما هستند دقیقا همین دو قول مطرح بوده، یک عده‌ای اختصاص به این ۹ چیز می‌دادند، مثل ابن ابی لیلا و این افراد، یک عده‌ای مثل ابوحنیفه اعم قائل بودند. خب در این فضایی که این فضای بحث‌انگیز اختلاف‌آمیز روایات ما ناظر به این هست که در ۹ چیز هست و بیشتر از ۹ چیز هست، بحث استحباب و اینها اصلا مطرح نیست و به نظر می‌رسد این جمع عرفی نیست. عرض کردیم اگر هم جمع عرفی هم بود روایت، این که مرحوم آقای خویی می‌فرمایند روایت عبد الله بن محمد، مکاتبۀ عبد الله بن محمد قرینه است بر این که این روایات را حمل بر استحباب بکنیم، روایات مثبتۀ زکات در غیر ۹ چیز نه، آن مطلب این شکلی نیست بلکه روایت عبد الله بن محمد با قرائنی که در جلسات قبل گفتیم قرینه است بر این که روایت‌های مثبته را حمل بر تقیه کنیم، ولی نه تقیۀ در امام علیه السلام، چون مشکلی نداشت که امام بگوید زکات در غیر ۹ چیز واجب نیست. این همه مفتی هست یکی‌اش هم امام صادق دیگر. بحث عمده‌اش این هست که امام علیه السلام باید عملا شیعیان را تشویق می‌کرد یعنی اگر امام علیه السلام به شیعیان می‌گفت زکاتتان را ندهید خب این یک نوع درگیر شدن مستقیم با حکومت‌ها بوده. از روایت‌ها استفاده می‌شود که حکومت می‌گرفته، عامة خراج اهل العراق از این زکات‌ها بوده. بنابراین امام علیه السلام حکم صورت متعارف را که صورت تقیه بوده بیان کرده، تقیه به این معنا، و خود روایت عبد الله بن محمد هم درش تقیه رخ داده. روایت عبد الله بن محمد عرض کردم به احتمال زیاد از امام هادی علیه السلام هست، این اختلافات در بعد از زمان امام صادق علیه السلام هم بوده در میان عامه و البته شاید بیشتر تمایل به این طرف رفته بوده که زکات در غیر ۹ چیز هم باشد، اینها الآن، البته مالک و شافعی که زکات را یک مقدار محدود کردند، البته اختصاص به ۹ چیز نمی‌دادند ولی باز محدودتر بوده. ولی علی القاعده آن چیزی که مدار حکومت بوده زکات در یک دایرۀ وسیع بوده از همۀ حبوبات و اینها زکات می‌گرفتند. اینجا یک نکته‌ای را عرض بکنم، مرحوم حاج آقا رضا همدانی اعلی الله مقامه یک بحثی را اینجا مطرح کردند، من بحث ایشان را با ادبیات آقای صدر می‌خواهم تبیین کنم، بیان کنم، یک مقداری متفاوت با، الفاظش متفاوت با آن کلامی که ایشان مطرح کردند هست. ایشان می‌فرمایند که ما، اگر ما بودیم روایات را حمل بر استحباب می‌کردیم، روایت‌هایی که مثبت زکات هست، ولی چون از بعضی از روایات استفاده می‌شود که فتوای عامه جمهور عامه، یعنی فتوایی که به هر حال این روایات ناظر به آن فتواها هست، ثبوت زکات در غیر اصناف تسعه هم بوده، این منشأ می‌شود که ظهور روایات در، روایات مثبته در این که برای بیان حکم واقعی هست این ظهور تضعیف بشود، بنابراین ما از یک طرف، یعنی تعارض بین دو تا ظهور هست، ظهور روایات در، یعنی فرض این هست که ما دو دسته روایاتی که داریم عرف بین اینها جمع عرفی می‌کرد، بر استحباب حمل می‌کرد، روایت‌های مثبته را، ولی از آن طرف روایت‌های مثبته یعنی در روایت، یعنی روایت مثبته ولو به قرینۀ روایت‌های نافیه ظهور نهایی‌اش استحباب است، ولی ظهور در این ندارد که برای بیان حکم واقعی است، دو تا ظهور در روایات مثبته با همدیگر تعارض می‌کنند. ظهور در استحباب، ظهور نهایی در استحباب و ظهور در، بیان حکم تقیه‌ای، به دلیل این که از خود این روایات استفاده می‌شود که این مطلب در میان عامه شایع بوده و اینها، در این فضا ظهور روایت در تقیه شکل می‌گیرد. این اصل اشکال.

یک اشارۀ اجمالی به اینجا عرض بکنم در توضیح این اشکال، در بحث این که جمع عرفی نهایتا چه می‌شود؟ دو تا دلیل ظهورات متنافی دارند ولی عرف بین این ظهورات جمع می‌کند. شاید، حالا حاج آقا رضا که اینجوری است، نظرشان این هست که این جمع عرفی در واقع تصرف در ظهور دلیل هست، نهایتاً این دو تا دلیل به قرینۀ منفصل ظهور ثانوی پیدا می‌کنند، ظهور نهایی پیدا می‌کنند. بنابراین ظهور نهایی روایات منهای بحث تقیه در استحباب روایات مثبتۀ زکات در غیر ۹ چیز شکل می‌گیرد، این یک نکته.

نکتۀ دوم این که اصالة الجهة، این که ما می‌گوییم اصل این است که متکلم برای بیان حکم واقعی هست، این یک ظهور کلام است، یک ظهور کلام در این هست که متکلم می‌خواهد حکم واقعی را بیان کند، این هم یک چیزی هست از سنخ ظهورات، این هم دو نکته.

حاج آقا رضا می‌آید اینجا را پاسخ می‌دهد، می‌گوید مطلب درست نیست این تقریبی که ما کردیم، به دلیل این که اینجا یک مغالطه‌ای رخ داده، ما دو تا ظهور داریم، یک ظهور در مرتبۀ دلالت دلیل، یک ظهور در مرتبۀ جهت صدور دلیل. ظهور در مرحلۀ دلالت، ظهور دلیل هست در تعیین مراد استعمالی. ظهور در جهت، ظهور دلیل هست در تعیین مراد جدی. ما آمدیم این ظهورات را با همدیگر درگیر کردیم، در حالی که قانونش این نیست، ظهور در مرحلۀ مراد استعمالی با ظهور در مرحلۀ مراد جدی و جهت صدور اینها با همدیگر در یک رتبه نیستند، اگر دو تا دلیل در مرحلۀ مراد استعمالی بتوانیم بین اینها جمع کنیم باید به آن جمع ملتزم بشویم، البته یک مشکله‌ای ممکن است اینجا پیش بیاید به دلیل این که آن ظهور در مرحلۀ مراد جدی قرینه می‌شود برای این که این ظهور در مرحلۀ مراد استعمالی مطابق با واقع نیست، یعنی ظن به عدم مطابقۀ ظهور در مرحلۀ مراد استعمالی با واقع حاصل می‌کند. این اشکالی نیست، ما در جای خودش گفتیم در مرحلۀ دلالت ظهور حجت است ولو مع الظن بالخلاف. شما غایة الامر به دلیل این که روایت ظهور در این دارد که حکم حکم تقیه‌ای هست این معنایش این است که ظهور دلیل در این که حکم استحبابی است مطابق واقع نیست، ظهور دلیل در این هست که حکم بیان شده حکم وجوبی هست ولی تقیه‌ای، یعنی ظن ما بر طبق این شکل می‌گیرد، خب بگیرد، ظن به این که دلیل مفادش وجوب است این ظن اگر مستند به ظهور کلام باشد عیب ندارد ولی ظنی که از غیر ظهور ناشی شده، از آن ظهور در مرحلۀ مراد جدی ناشی شده، آن دلیل را از حجیت نمی‌اندازد. ما دو تا ظهور داریم در مرحلۀ مراد استعمالی ظهورش از سنخ ظهور کلام است، در مرحلۀ مراد جدی‌اش ظهورش از سنخ ظهور حال است، اینها هر دویش هم اسمش ظهور هست ولی دو سنخ مختلف ظهور است، بنابر این اینجا ما فرض این هست که اگر آن بحث تقیه نبود شما حمل بر استحباب می‌کردید، به قرینۀ تقیه می‌خواهید از حمل استحباب رفع ید کنید، آن روایاتی که قرینه هست بر تقیه‌آمیز بودن روایات چه کار می‌کند؟ فوقش این است که ظن به عدم مطابقت ظهور استعمالی دلیل نسبت به واقع ایجاد می‌کند، این ظن حجت نیست و مانع حجیت ظهور نمی‌شود. این محصل فرمایش مرحوم حاج آقا رضا در اینجا.

مرحوم حاج آقا رضا در بحث ضابطۀ نماز مغرب، این که نماز مغرب کی وقتش آغاز می‌شود؟ و نماز ظهر و عصر کی وقتش پایان می‌پذیرد، خب آنجا روایات مختلف‌اند، بعضی روایات وارد شده که ضابطه‌اش را استتار قرص قرار داده، بعضی روایات ضابطه را ذهاب حمرۀ مشرقیه قرار داده، خب مشهور بین علمای ما ذهاب حمرۀ مشرقیه را ملاک می‌دانند، و مرحوم آقای خویی اینجا احتیاط می‌کنند. مرحوم حاج آقا رضا آنجا می‌فرمایند روایاتی که ذهاب حمرۀ مشرقیه را ملاک قرار می‌دهند آن روایات را باید اخذ کنیم، اصلا روایت‌های استتار قرص ذاتا حجت نیست تا با آنها معارضه کند، نه به دلیل وجود معارض ما به روایت‌های استتار قرص عمل نمی‌کنیم، به دلیل فقدان حجیت ذاتی از آن روایت‌ها رفع ید می‌کنیم. ایشان اینجوری توضیح می‌دهند. ایشان می‌فرماید ببینید یک موقعی ما نمی‌دانیم ظرف، ظرف تقیه خوف و اضطرار هست یا نیست؟ امام علیه السلام یک کلامی را می‌فرماید، خب اصالة، اصالة الجهة، این که اصل این است که امام علیه السلام کلام را برای بیان حکم واقعی بیان فرموده اقتضا می‌کند که ما روایت را اخذ کنیم و معتبر باشد. در جایی که شک داشته باشیم که خوف هست یا نیست، یا یقین داشته باشیم که خوف نیست، در اینجاها اصالة الجهة خب جاری می‌شود. حالا اگر یقین داشته باشیم که خوف نیست چه بسا اصلا یقین هم داشته باشیم که جهت مطابق واقع است. اگر احیانا در صورت یقین به عدم خوف هم شکی حاصل شد اصالة الجهة جاری می‌شود.

اما در جایی که ما یقین داریم محل خوف است، مثلا یک نفر را گلوله گذاشتند روی پیشانی‌اش، تفنگ گذاشتند روی پیشانی‌اش که این نامه را باید امضا کنی. این می‌آید امضا می‌کند، ممکن است آن مضمون نامه را هم قبول داشته باشد، ولی دیگر این امضایی که از خوف صورت گرفته کاشفیت ندارد از این که مطابق ارادۀ این شخص هست. ارادۀ واقعی‌اش مطابق این مضمون بوده. ممکن است مطابق واقع باشد این امضاهایش، ممکن است مطابق واقع نباشد، اینجا اماریت امضا بر این که بر طبق ارادۀ شخص، بر طبق رضایت و میل شخص هست از بین می‌رود. ایشان می‌فرماید بحث نماز مهم‌ترین مسئله‌ای بوده که خلفا با او درگیر بودند، یعنی خلفا خلافتشان را خلافت اسلامی می‌دانستند و نماز جماعت‌ها مرکز شکوه خلافتشان بوده، و سعی می‌کردند نماز جماعت‌ها را هر چه با شکوه‌تر برگزار کنند. در این جایی که، اینجا نسبت به، خب خلفا استتار قرصی بودند، پس محیط محیط خوف آلود بوده، روایت‌هایی که استتار قرص را بیان کرده در این محیط خوف آلود دیگر ظهور ندارد در این که برای بیان حکم واقعی صادر شده، این فرق دارد با جایی، و ایشان تعبیرشان این هست که اینقدر بحث خوف مهم است که اگر ما روایات استتار قرص هم نبود یقین می‌کردیم، به دست ما نرسیده بود یقین می‌کردیم که در واقع بوده و به دست ما نرسیده، چون نمی‌شود که ائمه علیهم السلام مطابق فتوای اینها نظری را ابراز نکرده باشند. بنابراین این روایت‌های استتار قرص ذاتا حجیت ندارد، چون در محیط خوف صادر شده، این بیان مرحوم حاج آقا رضا آنجاست. من به نظرم این بیان، بیان ناتمامی بود، ببینید یک موقعی ما علم تفصیلی داریم به این که این روایتی که الآن هست در محیط خوف صادر شده، خب درست است، اگر علم تفصیلی داشته باشیم روایت از اعتبار می‌افتد. ولی اگر علم اجمالی داریم که لا اقل عده‌ای از روایت‌هایی که ملاک را استتار قرص قرار داده به جهت تقیه صادر شده چون نمی‌شود که ائمه علیهم السلام هیچ وقت در شرایطی نباشند که، در شرایط خوف نباشند، حتما در بعضی از ازمنه در شرایط خوف بودند. خب این حداکثر که علم اجمالی حاصل می‌کند که بعضی از این روایت‌های استتار قرص به جهت تقیه صادر شده، ولی آیا همه‌اش هم همینجور است؟ اگر همه‌اش هم در محیط خوف بوده؟ نه. آیا اگر ۵ تا مثلا روایت داریم، ما می‌دانیم فی الجمله بعضی از این روایت‌ها در محیط خوف صادر شده، ۵ تا روایت با مضمون واحد، ما یقین داریم بعضی از آن روایت‌ها به جهت خوف صادر شده، آیا این باعث می‌شود که اصالة الجهة در اینها جاری نشود؟ خب بعضی از آنها اصالة الجهة جاری می‌شود، یک نکته اینجا هست، نکته را توجه بفرمایید، در بحث حجیت خبر واحد یک بحث هست که آیا علم اجمالی، جایی که علم اجمالی داریم یکی از این خبرها مطابق واقع نیست، همۀ آن اخبار را از حجیت می‌اندازد یا احدهمای لا بعین حجت می‌شود؟ احدهمای لا بعین حجت خواهد بود، مرحوم آخوند قائل هست که علم اجمالی احدهما، مانع حجیت احدهمای لابعین نیست، احدهمای لابعین حجت است. و این را حاج آقا هم در بحث صوم یک جایی مفصل تبیین کردند که همین مطلب هم درست هست به دلیل این که آن نکتۀ حجیت کاشفیتی که خبر واحد را حجت کرده آن کاشفیت نسبت به احدهمای لابعین قوی‌تر از تک تک آن موارد است، این بحث حساب احتمالات و نحوۀ محاسبۀ حساب احتمالات را به نظرم در جلسۀ ۳۰۱، ۲۰۱ یک همچین جلساتی بود در صوم ایشان آن بحث را آنجا مطرح کرده بودند، آن صفحه‌اش را هم من بازنویسی کرده بودم، آن محاسبات را آنجا آورده بودم. البته دو تا، دو جور محاسبه شده، یک جور محاسبه‌اش دقیق‌تر است. حالا علی ای تقدیر

**شاگرد:** فایده‌اش چی است؟

**استاد:** نتیجۀ مطلب این می‌شود، در نفی ثالث آنجا ظاهر می‌شود. ما می‌دانیم یکی از این دو تا خبر حجت هست، خب نفی ثالث. در ما نحن فیه که مفادشان واحد است، مفادشان واحد است. ما علم اجمالی داریم که بعضی از آن خبرها ظهور حالیۀ این که برای بیان حکم واقعی هست این حجت نیست، مطابق واقع نیست، این باعث می‌شود که به نحو معینی اینها از اعتبار بیفتند، ولی احدهمای لابعین در این میان هست که ظهور حالیه دارد در این که مطابق واقع هست و آن احدهمای لابعین حجت هست، مفادشان هم واحد است، چون فرض این است که همۀ این مثلا ۵ تا روایت یک چیز می‌گویند، فقط تفاوتشان در این هست که بعضی‌ها در محیط خوف آلود بودند، یعنی، ما مسلم می‌دانیم که بعضی‌شان در محیط خوف آلود بودند، این است که بیش از آن مقداری که علم داریم در محیط خوف آلود بوده ما دلیل نداریم در محیط خوف آلود باشند.

**شاگرد:** ولی دلیل هم نداریم که بعضی‌هایش در غیر محیط خوف باشد

**استاد:** لازم نیست یقین داشته باشیم همین را عرض کردم، اصالت، در جایی که شک داریم که در محیط خوف آلود بوده یا در محیط خوف آلود نبوده اصالة الجهة اصلا عمدتا مال همینجاهاست، در جایی که شک داریم در محیط خوف آلود بوده یا نبوده اصالة الجهة می‌گوید در محیط خوف آلود نبوده و حجت می‌داند. خب ما نسبت به تک تک اینها به نحو معین که دست می‌گذاریم اصالة الجهة جاری نمی‌شود چون اطراف علم اجمالی هستند، ولی نسبت به احدهمای لا بعین حجت می‌شود و آن که حجت شد بنابراین مفاد فی الجمله ما روایتی داریم که دال بر استتار قرص است به برکت اصالة الجهة حجیت جهت صدورش هم استفاده می‌شود. پس بنابراین ما روایت معتبر داریم بر این که ملاک استتار قرص است، بارز می‌شود دیگر، باید با آن روایت‌های ذهاب حمره چی کار می‌کنیم و چجوری جمع می‌کنیم. و اینجا نکته‌اش را توجه فرمودید تفاوتش با مثالی که ایشان مثالی که بود، آنجا علم تفصیلی داریم در این که خوف حاصل شده، در بحث ما علم اجمالی داریم، علم اجمالی مانع حجیت معینات می‌شوند ولی مانع حجیت احدهمای لابعین نمی‌شود و همین حجیت احدهما بلا بعین به درد می‌خورد.

**شاگرد:** خبر واحد در این روایت قبول ندارند

**استاد:** ولو خبر واحد به اعتبار دلیل شرعیه اثبات بشود، لازم نیست، ایشان خبر واحد را حجت عقلایی نمی‌دانند ولی حجت شرعی می‌دانند، حجت شرعی این منافات با آن مطلب هم ندارد اصلاً من توجه هم داشتم موقعی که لفظ را داشتم بیان می‌کردم، اینها با همدیگر تنافی ندارد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان